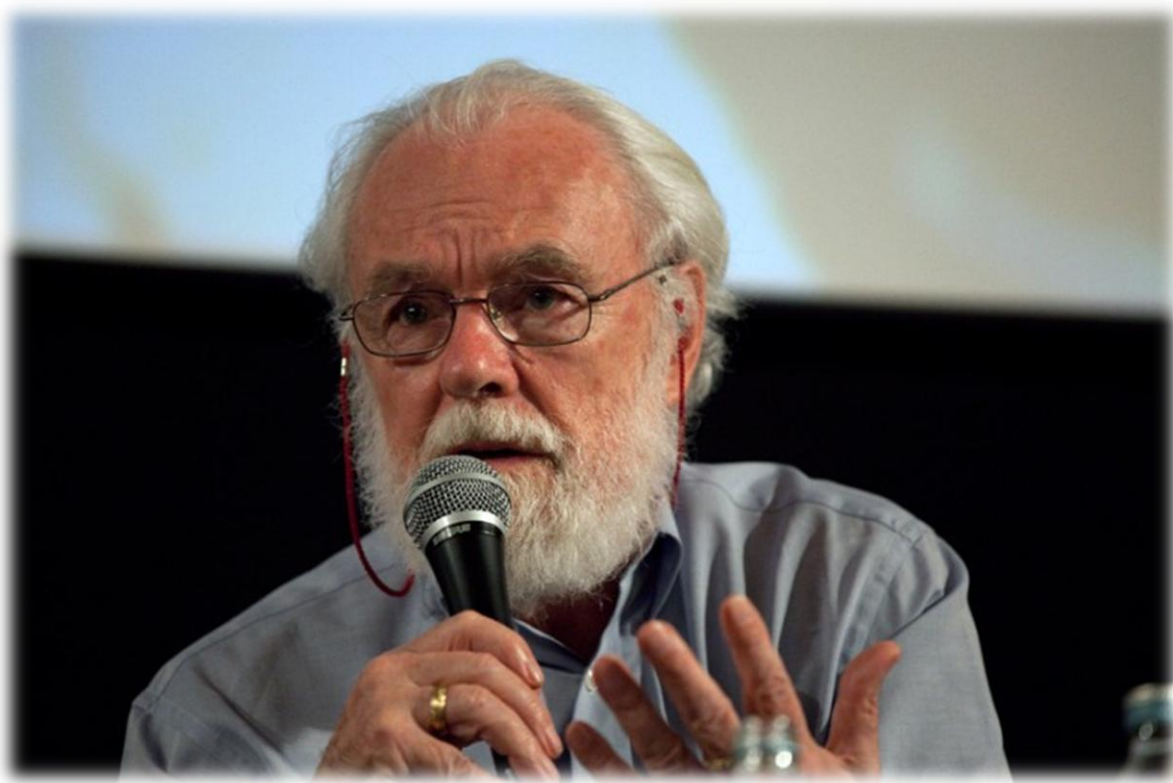


نقد
اقتصاد سیاسی

نقدی بر تحلیل دیوید هاروی از امپریالیسم جان اسمیت^۱



ترجمه‌ی حسین رحمتی

نقد اقتصاد سیاسی

شهریورماه ۱۳۹۷

^۱ John Smith: نویسنده‌ی کتاب *امپریالیسم در سده‌ی بیست‌ویکم* و برنده‌ی جایزه‌ی یادمان پل باران و پل سویزی

مایکل ییتس^۲ در مصاحبه‌ای با ریچارد سیمور^۳ که در مجله‌ی مانتلی ریویو مورخ مارس ۲۰۱۷ چاپ شد در پرسشی درباره‌ی امپریالیسم متذکر شد که دیوید هاروی پژوهش‌گر سرشناس مارکسیست «مدعی است که کشورهای جنوب در حال مکیدن ثروت ملل ثروتمند هستند.»^۴ ییتس از هاروی، به‌طور خاص نقل می‌کند که:

آن‌هایی از ما که فکر می‌کنند مقولات قدیمی امپریالیسم دیگر در این دوران چندان به کار نمی‌آیند ابداً منکر جریان‌های پیچیده‌ی ارزش نیستند که انباشت ثروت و قدرت را در یک بخش از جهان به هزینه‌ی بخشی دیگر گسترش می‌دهند. ما صرفاً برآنیم که این جریان‌ها پیچیده‌ترند و جهت حرکت‌شان دائماً در حال تغییر است. برای نمونه، مکیدن تاریخی بیش از دو سده‌ای ثروت شرق توسط غرب در ۳۰ سال گذشته تا حدود زیادی معکوس شده است.

به باور سیمور، گفته‌ی ییتس اتهام سنگینی علیه هاروی بود. به بیان دیگر، نقل قول بالا از هاروی را (که از کتاب *نظریه‌ای در باب امپریالیسم*^۵ نوشته‌ی پرابهات و اوتسا پتنائیک برگرفته شده است) باید بدان معنا گرفت که برخی از کشورهای کم‌وبیش ثروتمند جنوب، از جمله تایوان و کره جنوبی، «می‌توانند اکنون نقش 'خرده‌امپریالیسم‌ها' را داشته باشند.» جان اسمیت نویسنده‌ی کتاب *امپریالیسم در سده‌ی بیست‌ویکم*^۶ به جدل با تفسیر سیمور از گفته‌ی هاروی می‌پردازد. در ادامه‌ی این نوشتار، اسمیت استدلال‌اش را مطرح می‌کند. اظهارنظرهای اسمیت از چندین ای‌میل و فایل ارسالی‌اش به مایکل ییتس دریافت و ویراستاری شده‌اند. اسمیت همه‌ی آنچه را در پی می‌آید بررسی کرده است تا اطمینان حاصل کند که دیدگاهش را بی‌کم‌وکاست بازتاب می‌دهند — افزوده‌ی ویراستاران.

۱. انکارکننده‌ی امپریالیسم

دیوید هاروی، نویسنده‌ی کتاب *امپریالیسم جدید*^۷ و کتاب‌های تحسین‌برانگیز دیگری درباره‌ی تاریخ سرمایه‌داری و اقتصاد سیاسی مارکسیستی، یکی از انکارکنندگان امپریالیسم است که از پرستیزش در کسوت یک نظریه‌پرداز برجسته‌ی مارکسیست برای آموزش غلط مهم‌ترین موضوع پیش روی اقتصاد سیاسی

^۲ Michael Yates

^۳ Richard Seymour

^۴ Richard Seymour, "Mourning and Militancy," interviewed by Michael D Yates, *Monthly Review* 68/10:17-

24 (March 2017), 21.

^۵ Prabhat Patnaik and Utsa Patnaik, *A Theory of Imperialism* (New York: Columbia University Press, 2016),

169.

^۶ John Smith, *Imperialism in the Twenty-First Century* (New York: Monthly Review Press, 2015).

^۷ این کتاب به‌قلم همین مترجم و به‌همت انتشارات اختران چاپ شده است. م

مارکسیستی به خوانندگان استفاده می‌کند: مکیدن سهمگین ارزش و ارزش اضافی کشورهای جنوب (کشورهای با دست‌مزد پایین آسیای شرقی را نیز در همین طیف می‌گنجانم) از سوی مراکز امپریالیستی — جریانی که اهمیت و مقیاس‌اش در عصر نولیبرال به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. بنا به گفته‌ی ریچارد سیمور، ادعای وارونه‌ی هاروی، مبنی بر این‌که «مکیدن تاریخی بیش از دو سده‌ای ثروت شرق از سوی غرب... در طول ۳۰ سال اخیر عمدتاً برعکس شده است»، شاید به این دلیل باشد که تایوان و کره‌ی جنوبی به کشورهای «خرده‌امپریالیسم» تبدیل شده‌اند. من برای این اظهارنظر [سیمور در باب ادعای هاروی] هیچ پایه و اساسی در اثری که نقل‌قول فوق از آن آورده شده است نمی‌یابم. به‌علاوه، ادعای هاروی مبنی بر این‌که «شرق» اکنون در حال بهره‌کشی از «غرب» است تقریباً موبه‌مو تکرار چیزی است که او در کتاب هفده تضاد و پایان سرمایه‌داری که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد گفته بود:

نابرابری‌ها در توزیع جهانی ثروت و درآمد میان کشورها به‌موازت افزایش درآمد سرانه در بسیاری از بخش‌های در حال توسعه‌ی جهان به‌طور چشمگیری کاهش یافته است. جریان مکیدن ثروت شرق از سوی غرب که بیش از دو سده حاکم بوده به‌موازت قد علم کردن شرق در قامت کانون اقتصاد جهانی معکوس شده است. بهبود (گرچه کم‌رمتی) اقتصاد جهانی پس از ترومای سال‌های ۲۰۰۷-۹ عمدتاً تا سال ۲۰۱۳ مبتنی بر گسترش سریع بازارهای به‌اصطلاح «نوظهور» (عمدتاً کشورهای عضو بریک^۸) بود. دامنه‌ی این چرخش حتا به افریقا (به‌عنوان بخشی از جهان که تقریباً از تمام پی‌آمدهای این بحران در امان مانده بود) نیز رسیده است.^۹

همه‌ی این‌ها هرگونه شک و تردیدی را نسبت به این‌که هاروی ادعای عامی (و نه موارد استثنایی تایوان و کره‌ی جنوبی) را درباره‌ی وارونگی جریان ارزش میان کشورهای شمال و جنوب مطرح می‌کند از بین می‌برد. امتناع هاروی از پذیرفتن این‌که برون‌سپاری تولید به کشورهای با دست‌مزد پایین حاکی از گسترش وسیع بهره‌کشی فوق‌العاده‌ی^{۱۰} مستقیم و غیرمستقیم از نیروی کار کشورهای جنوب از سوی شرکت‌های چندملیتی ژاپنی، اروپایی و ایالات‌متحد است (و نیز ایده‌ی او مبنی بر این‌که این دگرگونی نشان‌دهنده‌ی افول و نه اوج‌گیری امپریالیسم است) احتمالاً در میان آن‌هایی که در کشورهای امپریالیستی هستند و خودشان را مارکسیست می‌نامند دیدگاه غالب بوده است و خواهد بود (هرچند این‌گونه انکار واقعیت امپریالیسم با مقاومت‌های چشمگیری به‌ویژه از سوی پژوهش‌گران و کنش‌گران مرتبط با *مانتلی ریویو* و اتحادیه‌ی اقتصاد سیاسی رادیکال (یو.آر.پی.ای)^{۱۱} مواجه شده است). من در آن‌چه در پی می‌آید گزیده‌ای از کتابم *امپریالیسم*

BRIC^۸: گروه اقتصادی متشکل از کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین. م

David Harvey, *Seventeen Contradictions and The End of Capitalism* (London: Profile Books, 2014), 170.^۹

super-exploitation^{۱۰}

URPE: سرواژه‌های Union for Radical Political Economics^{۱۱}

در سده بیست و یکم را آورده‌ام که انکار بهره‌کشی فوق‌العاده و جریان‌های جنوب-شمال ارزش اضافی از سوی هاروی را در شماری از کتاب‌هایش، از کتاب مشهورش محدودیت‌های سرمایه به این سو، ردیابی می‌کند. به این ترتیب، شواهد فراوان دیگری دال بر صحت توصیف مایکل ییتس از استدلال هاروی به دست می‌آید. برای نمونه، در کتاب معمای سرمایه هاروی، شاهد نه تنها دوباره‌گویی ایده‌ی مکیدن ثروت «غرب» از سوی «شرق» بلکه سرچشمه‌ی این ایده نیز هستیم. هاروی از برآوردهای سرپسته‌ی شورای ملی اطلاعات آمریکا، که اندکی پس از انتخاب اوباما به ریاست جمهوری منتشر شد، درباره‌ی این که جهان در سال ۲۰۲۵ چه‌گونه خواهد بود به‌نشانه‌ی تأیید نقل می‌کند. شاید برای اولین بار یک هئیت رسمی در ایالات‌متحد پیش‌بینی کرده است که تا آن‌زمان، ایالات‌متحد... دیگر بازیگر مسلط نخواهد بود... مهم‌تر از همه، چرخش بی‌سابقه در جریان نسبی ثروت و قدرت اقتصادی از غرب به‌سوی شرق که هم‌اکنون در جریان است ادامه خواهد یافت.» او ادامه می‌دهد «به‌علاوه این چرخش بی‌سابقه، باعث شده است که مکیدن دیرپای ثروت آسیای شرقی، جنوب-شرقی و شرق از سوی اروپا و امریکای شمالی که از سده‌ی ۱۸ حاکم بوده است وارونه شود.»^{۱۲}

در جای دیگری، هاروی تأیید می‌کند که شرکت‌های موجود در امریکا که لبریز از سرمایه‌ی مازاد بودند در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ تولید برون‌مرزی را آغاز کردند اما این حرکت یک دهه گذشت تا قوام یابد.^{۱۳} او همچنین تأیید می‌کند که نیروی محرک این چرخش تولید به‌سوی «هرجایی در جهان»، ترجیحاً هر جا که نیروی کار و مواد خام ارزان‌تر وجود داشت، این بود که سرمایه‌داران امریکایی تصمیم گرفتند سرمایه‌ی‌شان را به‌جای سرمایه‌گذاری در داخل، صادر کنند (مستقیماً از راه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی^{۱۴} یا به‌طور غیرمستقیم از راه بازارهای سرمایه). با این حال، همه‌ی این‌ها حاکی از افزایش تسلط متروپل‌ها بر اقتصادهای دریافت‌کننده^{۱۵} و بهره‌کشی شدت‌یافته از کار زنده‌ی آن‌هاست، روندی که براننده‌ی اصطلاح «امپریالیسم» است (به‌راستی آن را ضروری می‌کند). در امپریالیسم جدید می‌توان سرنخی یافت که کمک می‌کند تا دریابیم که هاروی چه‌طور این روند را توجیه می‌کند. او در این کتاب می‌گوید:

شرکت‌های بزرگ چندملیتی سرمایه‌داری ... شاید پایه‌ای در این یا آن دولت‌ملت داشته باشند، اما خودشان را به‌چنان روش‌هایی در سراسر نقشه‌ی جهان گسترانیده‌اند که در

^{۱۲} David Harvey, *The Enigma of Capital* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 34-35. Later, on p. 110 او

دوباره اشاره می‌کند که جریان تقریباً ۱۵۰ ساله‌ی انتقال ثروت از آسیای شرقی و جنوبی به ایالات‌متحد و اروپا وارونه شده است؛ این نکته را نیز اضافه می‌کند که این پدیده حاکی از آن است که «توانایی ایالات‌متحد برای سلطه بر سرمایه‌داری جهانی بدان‌سان که از سال ۱۹۴۵ داشته است به‌طور اساسی تغییر کرده است.»

^{۱۳} Ibid. p16.

^{۱۴} FDI: سرواژه‌های Foreign Direct Investment م

^{۱۵} recipient economies

مراحل پیشین امپریالیسم تصورناپذیر بود (تراستها و کارتل‌هایی که لنین و هیلفردینگ توصیف کردند همگی به شدت به دولت‌مملت‌های خاصی مقید بودند).^{۱۶}

به بیان دیگر، «سرمایه‌ی جهانی» بی‌ریشه، بدون سرزمین و بی‌هویت است که از چرخش تولید به سوی کشورهای با دستمزد پایین منتفع می‌شود و نه شرکت‌های چندملیتی اروپایی، امریکایی و سرمایه‌داران‌شان. یادداشت دیوید هاروی در کتاب جدید پتنایک نیز درخور تامل است، از این نظر که تا جایی که من می‌دانم، برای اولین بار است که او به مفهوم بهره‌کشی فوق‌العاده‌اش استناد می‌کند:

گستره‌ی استوایی و نیمه‌استوایی^{۱۷} ذخیره‌ی عظیمی از نیروی کاری دارد که در شرایطی زندگی می‌کنند که منجر به بهره‌کشی فوق‌العاده می‌شود. در تمام ۴۰ سال گذشته (و این تازه است) سرمایه در تمنای کسب سودهای بالاتر از مجرای توسعه‌ی صنعتی به‌طور روزافزون به دنبال بسیج این ذخیره‌ی نیروی کار بوده است. اگر نقشه‌ای وجود دارد که متمایزبودگی گستره‌ی استوایی را تأیید کند، نقشه‌ای است که موقعیت مناطق ویژه‌ی صادرات را نشان می‌دهد، که ۹۰٪ آن‌ها در گستره‌ی استوایی‌اند. به‌علاوه، ذخیره‌ی نیروی کار است که جاذبه دارد و نه پایه‌ی کشاورزی (با وجود پرولتریزه‌شدن نیم‌بندی که رخ می‌دهد بازتولید اجتماعی بر دوش کشاورزی است و سرمایه از نیروی کار با دستمزدی کم‌تر از سطح معیشت بهره‌کشی می‌کند).^{۱۷}

هاروی در این‌جا بهره‌کشی فوق‌العاده را تعریف نمی‌کند، با این‌حال، حتا استناد به آن هم گسست مهمی به‌شمار می‌رود. او جدا می‌شود اما به مقصد نمی‌رسد: «سرمایه» در این‌جا به‌سان یک انتزاع ناسرزمین‌مند و بدون تجسد و نه به‌سان شرکت‌های بزرگ چندملیتی در کشورهای امپریالیستی پدیدار می‌شود، امری که به او اجازه می‌دهد تا از این نتیجه‌گیری بدیهی سرباز زند: این توسعه‌یافتگی جدید و بس مهم حاکی از تشدید جریان حرکت ارزش از کشورهای با دستمزد پایین به کشورهای امپریالیستی است.

^{۱۶} David Harvey, *The New Imperialism* (Oxford, Oxford University Press, 2003), 176–77. برای نقدی متقدم بر

موضع هاروی در کتاب امپریالیسم جدید نگاه کنید به John Bellamy Foster, "The New Imperialism of Globalized Monopoly- Finance Capital: An Introduction," *Monthly Review* (July-August, ۲۰۱۵, ۳, no. ۶۷) —Eds ۱۱–۱۰: ۱۶۸–۹۱. فاکس کان، که رایانه‌های

Patnaik, *A Theory of Imperialism*, 165. او در *امپریالیسم جدید* اشاره‌ای به بهره‌کشی فوق‌العاده می‌کند (۹–۱۶۸): فاکس کان، که رایانه‌های

اپل را در شرایط بهره‌کشی فوق‌العاده از نیروی کار کارگران مهاجر در جنوب چین تولید می‌کند، به ۳٪ سود دست یافت درحالی‌که اپل، که این رایانه‌ها را در کشورهای متروپل می‌فروشد، ۲۷٪ سود را به چنگ آورد.

موارد فراوان دیگری نیز در جدیدترین نوشته‌های هاروی وجود دارد که به نظر می‌رسد با هدف سرپوش گذاشتن بر بهره‌کشی امپریالیستی مدرن و نه پرتو انداختن بر آن طراحی شده‌اند — برای نمونه، در ادامه‌ی همان صفحه‌ای که در بالا گفتار دی از آن را آوردیم می‌گوید:

در سال‌های اخیر، جهانی‌سازی^{۱۸} تمایز موجود میان ذخیره‌ی [نیروی کار] در مراکز متروپل و نواحی پیرامونی را به شدت کاهش داده است (گویی از محدودیت‌های اعمال‌شده بر مهاجرت کاسته شده است و نه تشدید!). به طوری که می‌توانیم رویارویی سرمایه‌کار را به منزله‌ی رویارویی قلمداد کنیم که هم‌اکنون در سرتاسر فضاهای اقتصاد جهانی متحدتر شده است (کاش همین‌طور بود!!!).^{۱۸}

جمع‌بندی: ادعای هاروی مبنی بر این که «شرق» اکنون در حال بهره‌کشی از «غرب» است با سرباز زدن او از پذیرش این که چرخش جهانی تولید به سوی کشورهای با دستمزد پایین حاکی از تشدید بهره‌کشی امپریالیستی است سازگار است. او با تصدیق دیرهنگام و سراسیمه‌ی بهره‌کشی فوق‌العاده در مناطق ویژه‌ی صادرات و هرجایی در «گستره‌ی استوایی» نشان می‌دهد که به جای «معرق‌کاری» (اصطلاحی که سیمور در [مصاحبه‌ی مایکل بیتس با او](#) در دفاع از دیدگاه هاروی با به کار می‌برد — افزوده‌ی ویراستاران) با کف‌سازی چهل‌تکه‌ای مواجهیم که برای اغوای خوانندگانش طراحی شده است.

۲. **گزیده‌ای از آن بخش از کتاب *امپریالیسم در سده‌ی بیست‌ویکم* (صفحات ۱۹۹-۲۰۲) که درباره‌ی**

دیوید هاروی است

دیوید هاروی که در میان نظریه‌پردازان مارکسیست معاصر چهره‌ی برجسته‌ای به شمار می‌رود مجموعه کتاب‌های اثرگذاری درباره‌ی نظریه‌ی ارزش مارکس، نولبرالیسم و امپریالیسم جدید منتشر کرده است. از آن‌جا که دیدگاه‌های او مخاطبان فراوانی پیدا کرده است، ارزیابی دقیق آن‌ها ضروری است، مأموریتی که در این‌جا می‌توان آن را فقط در میان گذاشت.

استدلال اصلی هاروی در نظریه‌ی امپریالیسم جدیدش این است که اضافه‌انباشت سرمایه باعث می‌شود سرمایه‌داران و سرمایه‌داری ناچار شوند هرچه بیش‌تر به شکل‌های غیرسرمایه‌دارانه‌ی غارت متوسل شوند، یعنی شکل‌هایی غیر از استخراج ارزش اضافی از کار مزدی، مثلاً از مصادره‌ی مالکیت اشتراکی گرفته تا خصوصی‌سازی رفاه، که از دست‌اندازی سرمایه به مشاعات (خواه در مالکیت عموم خواه طبیعت بکر) سرچشمه می‌گیرد. او ادعا می‌کند که مشخصه‌ی امپریالیسم جدید این است که در آن، «نقطه‌ی تأکید از انباشت از راه بازتولید گسترده به انباشت از راه سلب‌مالکیت تغییر می‌کند»، و این هم‌اکنون «تضاد اصلی است که باید با آن

Ibid.^{۱۸}

رویاروی شد.^{۱۹} هاروی به درستی توجه‌ها را معطوف به اهمیت مداوم و حتا روزافزون شکل‌های کهن و جدید انباشت از راه سلب مالکیت می‌کند اما در نمی‌یابد که چشمگیرترین چرخش در نقطه‌ی تأکید امپریالیسم در جهتی کاملاً متفاوت است — یعنی چرخش به سوی دگرگونی فرایندهای اصلی خود امپریالیسم در استخراج ارزش اضافی از مجرای جهانی‌سازی تولید بر محور آربیتراژ جهانی کار،^{۲۰} پدیده‌ای که در دل رابطه‌ی کار-سرمایه جای دارد.^{۲۱}

عنوان کتاب محدودیت‌های سرمایه‌ی هاروی عامدانه دوپهلو برگزیده شده است. هاروی در این کتاب می‌کوشد محدودیت‌های پیشروی بی‌امان سرمایه را کشف کند، به‌علاوه، تلاش می‌کند محدودیت‌های سرمایه‌ی مارکس (نظریه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری‌اش) را شناسایی کند. محدودیت‌های سرمایه بیش‌تر به خود سرمایه می‌پردازد تا امپریالیسم. به امپریالیسم صرفاً اشاره‌ای کوتاه و جسته‌گریخته می‌شود: «بخش عمده‌ی چیزی که امپریالیسم قلمداد می‌شود متکی بر بهره‌کشی از مردمان یک منطقه از سوی مردمان منطقه‌ای دیگر است ... فرایندهای توصیف‌شده به تولید جغرافیایی ارزش اضافی اجازه می‌دهد از توزیع جغرافیایی ارزش اضافی دور شوند.»^{۲۲} این یافته‌ی مهم به‌جای آن که شرح و بسط داده شود مورد توجه بیش‌تر قرار نمی‌گیرد. هاروی در کتاب وضعیت پسامدرنیته (۱۹۹۰) به موضوع چرخش جغرافیایی تولید به سوی کشورهای با دستمزد پایین بازمی‌گردد؛ برخلاف اظهار نظر اتفاقی‌اش در محدودیت‌های سرمایه که این پدیده را تلویحاً نشانه‌ای از بهره‌کشی امپریالیستی در حال تشدید دانسته بود در این کتاب آن را نشانه‌ای از افول شتابناک بهره‌کشی امپریالیستی می‌داند:

از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد... کشورهای به‌تازگی در حال صنعتی‌شدن^{۲۳} دست‌اندازی‌های جدی به بازار برخی از محصولات (منسوجات، الکترونیک و غیره) در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را آغاز کردند و خیلی زود به مجموعه کشورهای به‌تازگی در حال صنعتی‌شدن مانند مجارستان، هند، مصر و کشورهایی که پیش‌تر راهبردهای جایگزینی صادرات را در پیش گرفته بودند (برزیل و مکزیک) پیوستند... برخی از چرخش‌های قدرتی که از ۱۹۷۲ به این سو در اقتصاد سیاسی جهانی رخ داده واقعاً چشمگیر بوده است.

^{۱۹} David Harvey, 2003, *The New Imperialism* (Oxford, Oxford University Press), 176–77.

^{۲۰} جهانی‌کردن تولید و انتقال آن به کشورهایی که در آن‌ها، دستمزد پایین است مهم‌ترین و پویاترین دگرگونی عصر نولیبرالی می‌باشد. نیروی اساسی محرک این پدیده چیزی است که اقتصاددانان «آربیتراژ کار جهانی» نامیده‌اند یعنی کوشش بنگاه‌ها در اروپا، امریکای شمالی و ژاپن برای کاستن از هزینه‌ی تولید و افزودن بر سود با جایگزین کردن کار به‌نسبت گران بومی با کار ارزان‌تر خارجی، یا از طریق انتقال تولید - برون‌سپاری، یا از طریق انتقال کارگر. برگرفته از مقاله‌ی امپریالیسم در قرن بیست و یکم / جان اسمیت / ترجمه‌ی احمد سیف. م

^{۲۱} شیخ و توناک تفاوت مهم میان ارزش اضافی استخراج‌شده در فرایند تولید سرمایه‌دارانه و سودهای سرمایه‌دارانه‌ی برآمده از تعامل میان سرمایه و برای مثال تولیدکنندگان خرده‌کالایی را تبیین می‌کنند: «در انتزاعی‌ترین سطح نظریه‌ی مارکسیستی، کل سود صرفاً همان تجلی پولی کل ارزش اضافی است. اما اغلب فراموش می‌شود که سود می‌تواند از نقل و انتقالات میان چرخه‌ی سرمایه و سایر سپهرهای زندگی اجتماعی نیز حاصل شود. مارکس این شکل دوم از کسب سود از ناخویشمندی را به حساب می‌آورد — که برخلاف سود برآمده از ارزش اضافی، اساساً متکی بر نوعی مبادله‌ی نابرابر است. وجود این شکل از کسب سود ما را قادر می‌سازد که معمای مشهور تفاوت میان سرجمع سودها و سرجمع ارزش‌های اضافی را که مسئله‌ی تبدیل شدن ارزش‌ها به قیمت‌های تولید پدید می‌آورد حل کنیم. Anwar M. Shaikh and E. Ahmet Tonak, 1994, *Measuring the Wealth of Nations* (Cambridge University Press), 35.

^{۲۲} David Harvey, [1982] 2006, *The Limits to Capital* (London: Verso), 441-2.

وابستگی ایالات متحده به تجارت خارجی در دوره‌ی ۸۰-۱۹۷۳ دو برابر شده است. واردات از کشورهای در حال توسعه تقریباً ده برابر شده است.^{۲۳}

هاروی در این‌جا واقعیت را وارونه جلوه می‌دهد: رشد تجارت خارجی حاکی از چرخش قدرت به سوی کشورهای با دستمزد پایین نیست بلکه نشان‌دهنده‌ی گسترش چشمگیر تسلط شرکت‌های بزرگ چندملیتی امپریالیستی بر این کشورها — و همچنین وابستگی شدیدتر چنین شرکت‌هایی به ارزش اضافی استخراج‌شده از کارگران این کشورها — است. ادعای من را این گفته‌ی هاروی (در همان کتاب) که «ظرفیت سرمایه‌ی چندملیتی برای صدور نظام‌های تولید انبوه فوردیستی به خارج افزایش یافته است و در این کشورها از نیروی کار زنان به شدت آسیب‌پذیر که زیر فشار دست‌مزدهای بسیار پایین و امنیت شغلی ناچیز قرار دارند بهره‌کشی می‌شود»^{۲۴} تلویحاً تأیید می‌کند. افزون بر آن، نیروی محرکه‌ی چرخش جهانی فرایندهای تولید به سوی کشورهای با دستمزد پایین^{۲۵} شرکت‌های بزرگ چندملیتی بودند که می‌کوشیدند سودآوری و رقابت‌پذیری‌شان را تقویت کنند — با این‌حال، هاروی این روند را شاهی بر *افول* رقابت‌جویی امپریالیستی می‌داند. به‌باور هاروی، سرمایه‌ی کانونی^{۲۵} تلاش می‌کند بحران‌های اضافه‌انباشت‌اش را به‌مدد ترفندهای فضایی^{۲۶} حل کند — از جمله، با تولید «فضاهای جدیدی که درون آن‌ها، تولید سرمایه‌دارانه می‌تواند پیش رود (برای مثال، از راه سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها)، رشد سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و تجارت و جستجوی امکان‌های جدید برای بهره‌کشی از نیروی کار».^{۲۷} این چیزی است که مارکس مفهومی آشفته نامید. به‌جای استفاده از عبارت مبهم جستجوی امکان‌های جدید برای بهره‌کشی از نیروی کار، عبارت بسیار شفاف‌تری مانند بهره‌کشی شدیدتر از نیروی کار مزدبگیر چه‌طور است؟ در پایان، تلاش هاروی برای افزودن بعد فضایی به نظریه‌ی مارکسیستی سرمایه‌داری شکست می‌خورد زیرا او به پی‌آمدهای فضایی کنترل مهاجرت، شیب در حال تشدید دست‌مزد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای نیمه‌مستعمره و پی‌آمدهای آریتراژ دستمزد جهانی نمی‌پردازد.

در *امپریالیسم جدید*، اثری که در سال ۲۰۰۳ منتشر شد، هاروی دو صفحه را به جهانی‌شدن فرایندهای تولید اختصاص می‌دهد. او با قراردادن این پدیده درون تز اضافه‌انباشت سرمایه‌اش آغاز می‌کند: «نیروی کار با دست‌مزد پایین که به‌راحتی بهره‌کشی می‌شود همراه با سهولت فزاینده‌ی تحرک جغرافیایی تولید^{۲۷} فرصت‌های جدیدی به‌روزی اشتغال سودآور سرمایه‌ی مازاد می‌گشاید. اما این امر در کوتاه مدت مسئله‌ی تولید سرمایه‌ی مازاد جهانی را تشدید می‌کند».^{۲۸}

David Harvey, 1990, *The Condition of Postmodernity* (Oxford, Blackwell Publishing), 165. ^{۲۳}

Ibid., 153. ^{۲۴}

core capital ^{۲۵}

spatial fixes ^{۲۶}

Ibid., 183. ^{۲۷}

Harvey, *The New Imperialism*, 63–64. ^{۲۸}

هاروی با تمایز صوری که میان صاحبان سرمایه‌ی مالی و صاحبان سرمایه‌ی صنعتی قائل می‌شود منشا موج برون‌سپاری را قدرت افسارگسیخته‌ی صاحبان سرمایه‌ی مالی که می‌کوشند بر سرمایه‌ی تولیدی به‌زیان منافع ملی ایالات‌متحد مسلط شوند می‌داند:

مجموعه تغییرات سازمانی و فنی... نوعی از تحرک جغرافیایی سرمایه‌ی تولیدی را ترویج داد که سرمایه‌ی مالی به‌شدت متحرک می‌توانست از آن تغذیه کند. هرچند این تغییرات منافع مستقیم سرشاری برای ایالات‌متحد به ارمغان آورد، پی‌آمدهایش بر ساختار صنعتی اگر نه فاجعه‌بار، تکان‌دهنده بود... امواج پی‌پی صنعت‌زدایی^{۲۹} صنایع و مناطق را یکی پس از دیگری درنوردید... ایالات‌متحد با افساربرداشتن از قوای مالی در سرتاسر جهان، در تحلیل‌رفتن سلطه‌اش در حوزه‌ی تولید همدست شد. با این‌حال، منفعت روند فوق برای ایالات‌متحد این بود که اجناس هرچه ارزان‌تری از سرتاسر جهان به‌سوی این کشور که به مصرف‌گرایی بی‌پایان متعهد بود سرازیر شد.^{۲۹}

فارغ از دیدگاه ملی‌گرایانه و حمایتی^{۳۰} موجود در استدلال هاروی و نیز ناتوانی‌اش از فهم این که اجناس ارزان‌تر از جای‌جای جهان را نیروی کار ارزان‌تر در همه جای جهان امکان‌پذیر کرده است، یعنی همان بهره‌کشی فوق‌العاده، استدلال او نقص مهلکی دارد. نیروی محرک برون‌سپاری^{۳۱} بیش‌تر رکود و کاهش نرخ سود در بخش تولید و تلاش‌های ناخدایان صنعت برای مقابله با این وضعیت بود تا بیداری مالیه. افزایش واردات اجناس ارزان قیمت نقشی فراتر از دامن‌زدن به مصرف‌گرایی داشت؛ چنین چیزی به سودآوری و موقعیت رقابتی هیولاهای صنعتی امریکای شمالی نیز به‌طور مستقیم کمک کرد و از سوی آن‌ها به‌طور فعالانه ترویج شد. برون‌سپاری — یا به بیان دیگر، توانایی شرکت‌های بزرگ ایالات‌متحد برای به‌چنگ آوردن بخش عمده‌ی ارزش اضافی — به‌جای پایان‌دادن به سلطه‌ی ایالات‌متحد، راه‌های تازه‌ی پیش روی سرمایه‌داران ژاپنی، اروپایی و ایالات‌متحد قرار داده است تا سلطه‌ی‌شان بر تولید صنعتی جهان را مستحکم کنند.

خطای اساسی هاروی در رفرمیسم هولناکش در جمع‌بندی *امپریالیسم جدید* به اوج خود می‌رسد: «بازگشت به یک امپریالیسم خیرخواهانه‌تر مبتنی بر نیودیل، که ترجیحاً از راه همان نوع ائتلاف میان قدرت‌های سرمایه‌داری حاصل شود که کائوتسکی مدت‌ها پیش پیش‌بینی کرده بود... چنین چیزی بی‌تردید برای مبارزه در بزنگاه کنونی بسنده است.»^{۳۱} او چیزی را که دو دهه‌ی پیش در جمع‌بندی *محدودیت‌های سرمایه* گفته بود فراموش می‌کند: جهان از خطرات رکود بزرگ در امان ماند، نه به‌مدد یک نیودیل شکوهمند یا جادوی اقتصاد کینزی در خزانه‌داری‌های جهان بلکه از راه ویرانی ناشی از جنگ جهانی.^{۳۲}

Ibid., 64–65.^{۲۹}

protectionist^{۳۰}

Ibid., 209–11.^{۳۱}

Harvey, *The Limits to Capital*, 444.^{۳۲}